مجلس بیستم

شرح خطبۀ رسول خدا در عید قربان

خطبۀ عید سعید قربان

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

و صلّی اللَه علیٰ أشرفِ السُّفَراء المکرَّمین،

خاتمِ الأنبیاء و المرسلین، حبیب إلهِ العالَمین

أبی‌القاسم محمّدٍ و علیٰ آله الطَّیّبین الطّاهرین

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائِهم أجمعین منَ الآن إلیٰ یوم الدّین

## معنای حجّ اکبر

 روز عید قربان روز ظهور حج است: یوم الحجّ الأکبر. بعضی می‌گویند: «حجّ اکبر آن حجّی است که جمعه با عید قربان در آن سال جمع بشود.» و این حرف عوامانه خیلی محض است. در «یوم الحجّ الأکبر»، اکبر صفت برای یوم است، نه صفت برای حج؛ یعنی بزرگ‌ترین روز حج، که آن روز عید قربان است. چون ﴿أَيَّامٖ مَّعۡدُودَٰتٖ﴾[[1]](#footnote-1) و ﴿أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ﴾،[[2]](#footnote-2) همان دو سه روز مانده به عید أضحیٰ و قبل از ایّام تشریق می‌باشد و اینها مجموعِ حج را تشکیل می‌دهند. افضل از همۀ این روزها، یوم الزّینة و یوم التَّروِیَة و یوم العرفة و یوم النفْر الأوّل و یوم النفْر الثّانی و خود عید أضحیٰ و عید قربان است؛ لذا یوم الأکبر است.[[3]](#footnote-3)

﴿وَ أَذَٰنٞ مِّنَ ٱللَهِ وَ رَسُولِهِۦٓ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾؛[[4]](#footnote-4) «این اعلام و این اذان از خدا و رسول خدا برای مشرکین در بزرگ‌ترین روز حج که روز عید أضحیٰ است، می‌باشد.»

 این آیه در سورۀ برائت نازل شد و امیرالمؤمنین آورندۀ این پیام بودند تا برای مشرکین بخوانند، و حضرت هم در همان جمرۀ عقبه در روز عید أضحیٰ این اعلام را برای مشرکین خواندند.[[5]](#footnote-5) بنابراین ﴿يَوۡمَ ٱلۡحَجِّ ٱلۡأَكۡبَرِ﴾ عید قربان است.

 بله، یک اصطلاح هم به نام حجّ الأکبر است که به حج در مقابل عمره می‌گویند، و به عمره حجّ الأصغر می‌گویند؛ و بخصوصه به حج به نحو اطلاق هم حجّ اکبر می‌گویند، که البتّه خیلی به ندرت و کم اطلاق شده است.

## خطبۀ رسول خدا در روز عید قربان در مسجد الخیف

 رسول خدا یک خطبه در مکّه خواندند و یک خطبه هم در عرفات خواندند و سه خطبه هم در منا خواندند. آن روزِ عید أضحیٰ که حضرت بعد از رمی جمره در مسجد الخیف آمدند و افرادی در آنجا بودند و خطبه‌ای قرائت کردند که خیلی خطبۀ غرّاء و مفصّلی بود، حضرت آن خطبه را به این کلمات ابتدا ‌کردند:

## لزوم ابلاغ فرمایشات پیامبر به سایرین

نَصَر اللَه عبدًا سَمِع مَقالَتی فوَعاها و بلَّغها إلیٰ مَن لم یَسمَعها؛ «خدا کمک و یاری و نصرت کند آن بنده‌ای که این حرف‌های ما را خوب گوش بدهد، خوب یاد بگیرد و خوب حفظ کند و به آن کسانی که نشنیده‌اند برساند!»

 و یا:

إلیٰ مَن لم یَبلغها؛ «به آن کسانی که این مطالب به آنها وارد نشده و نرسیده است.»

 و یا:

نضّر اللَه عبدًا؛ «خدا تر و تازه و پرنشاط و پربهجت نگه دارد آن بنده‌ای که این حرف‌های مرا خوب گوش کند و... .» و یا:

نضّر اللَه وجهَ عبدٍ؛[[6]](#footnote-6) «خدا تر و تازه و پرنشاط و پربهجت نگه دارد صورت و چهرۀ آن بنده‌ای که این حرف‌های مرا خوب گوش کند و... .»

 این مطالب خیلی مهم است! رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم برای آن بندگانی که فقط گوش کنند و حفظ کنند و به دیگران برسانند، دعا می‌کند. حالا عمل خودشان و فوایدی که این مطالب برای خودشان دارد به جای خود؛ ولی از نقطه‌نظر حفظ کردن و ابلاغ آن «إلیٰ من لم یبلُغْها؛ این مطالب را باید به آن کسانی برسانند که اینجا نیستند و این مطالب به آنها نرسیده است.» «أبلَغَ، یُبلِغُ، إبلاغًا» و «بلَّغ، یُبلِّغُ، تبلیغًا» یک معنا دارد.

 چرا باید این مطالب را به دیگران برسانیم؟

فرُبَّ حاملِ فقهٍ غیرِ فقیهٍ، و رُبَّ حاملِ فقهٍ إلیٰ من هو أفقهُ منه؛[[7]](#footnote-7) «برای اینکه چه بسیار افرادی که مطلب را به دیگری می‌رسانند، امّا خودشان نفهمیدند و ظرفیّت فهم هم ندارند.»

 اگر اینها به دیگران برسانند، این علم ضایع نمی‌شود و این مطلب از بین نمی‌رود؛ چون به دیگری رسیده است. من باب مثال، اگر تمام این جمعیّتی که پای خطبه حاضرند، هیچ‌کدام این مطلب را ادراک نکنند، ولی خوب یاد بگیرند و به بقیّه بگویند که رسول خدا این‌طور فرمود، خب ممکن است چه بسیار افرادی باشند که آنها بفهمند، پس بالنّتیجه اصل این مطلب ضایع نمی‌شود و از دست نمی‌رود.

فرُبَّ حاملِ فقهٍ غیر فقیه؛ «خودش نمی‌فهمد ولی فقه را می‌رساند.»

و رُبِّ حاملِ فقهٍ إلیٰ مَن هو أفقَه منه؛ «و چه بسیار از حاملین فقه هستند که خودشان آن فقه و آن علم و دانش و آن مطلب را می‌فهمند، ولی به کسانی

می‌رسانند که از خودشان بهترند، فقیه‌ترند، ذاتشان بهتر است، سعۀشان بیشتر است و مطالب را بهتر ادراک می‌کنند.»

 بنابراین مِن‌حیث‌المجموع، گزیری نیست از اینکه باید مطالب را رساند، حالا اعمّ از اینکه حامل فقه غیر فقیه باشد، یا حامل به‌سوی أفقه باشد؛ علیٰ‌کلّ‌حال، همه باید این مطالب را برسانند، و آن دعا هم پشت سرشان هست که «نضّر اللَه! خدا آن چهره‌هایی که این کار را می‌کنند، تابناک و پردرخشش و پربهجت کند!» و شما همیشه با چهره‌های باز با آنها مواجه بشوید که این مطلب را برسانید.

## سه توصیۀ پیامبر و امور خیری که در قلب کدورت ایجاد نمی‌کند

ثلاثٌ لا یَغِلُّ علیهنّ قلبُ امرئٍ مُسلمٍ: إخلاصُ العمل لِلّه و النّصیحةُ لِأئمّة المسلمین و اللّزوم لجماعتهم؛ فإنّ دعوتَهم محیطةٌ مِن ورائهم.[[8]](#footnote-8)

«سه کار و سه خصلت است که قلب مرد مسلمان و مؤمن هیچ‌وقت از آنها کدورت پیدا نمی‌کند و خسته نمی‌شود (و به اصطلاح ما، گَردی روی قلبش نمی‌نشیند)!»

 این عمل این‌قدر عمل خوبی است که هرکه انجام بدهد و این عمل به قلبش برود، صد در صد پاک است و پاک می‌ماند. ممکن است انسان عملی انجام بدهد و عمل هم عمل خیر و خوبی باشد، ولی باز اثراتی از شوائب در انسان داشته باشد، مثل خودپسندی و ریا و اغراضی که بالأخره به خود انسان بر می‌گردد، یا انسان بعضی از اعمال حسنه را انجام بدهد، ولی بالمآل نتیجه‌اش به خود او برگردد. امّا این سه‌تا عملی که رسول خدا می‌فرماید، هیچ اثر سوئی روی قلب مرد مسلم نمی‌گذارد؛ یعنی این سه‌تا عمل صد در صد عمل طاهر و مطهّر است و قلبی که از این سه‌تا عمل عبور کند، اصلاً آلوده نمی‌شود و پاک و صاف و بدون هیچ شائبه‌ای از اینها عبور می‌کند. می‌فرماید: «قلبُ امرئٍ مسلمٍ»، نه «قلب امرئٍ».

## اخلاص عمل برای خدا

 اوّل:

إخلاصُ العمل لِلّه؛ «مرد مسلمان، عمل وکارهایش را برای خدا بکند.» یک جملۀ کوتاه و این‌قدر پر معنا! سعی کند برای خدا کار کند، و در نیّت و در فکرش جهاتی نباشد که به خود او برگردد یا بالمآل به او برگردد یا به متعلّقات او برگردد یا به أُسَر و عشیرۀ او برگردد یا به پدر و مادر و اقوام و همسایۀ او از نقطه‌نظر او برگردد.

## اهمّیت خلوص نیّت در مشورت‌دادن به افراد

 مثلاً ممکن است کسی با انسان در امری مشورت کند و البتّه انسان هم باید در مشورت امین باشد، چون او می‌خواهد حقّ مطلب و واقع مطلب را بپرسد و فکر انسان را جایگزین فکر خودش در عمل قرار بدهد؛ آن‌وقت اگر انسان آنچه فی ما بینه و بین اللَه برای او صلاح می‌داند، نگوید ـ ولو به لحاظ مصالحی باشد ـ این خیانت است دیگر! یک‌وقت مصالح راجع به خود او است و نمی‌تواند حقیقت مطلب را برای او بیان کند، خب این اشکال ندارد؛ مثلاً کسی با انسان در امری مشورت می‌کند و انسان نمی‌تواند واقعه را به او بگوید، چون گفتنش ضرر دارد. امّا یک‌وقت انسان واقع مطلب و حاقّ مطلب را تشخیص می‌دهد و می‌داند که صلاح او در این امر این است، ولی ملاحظاتی که بالمآل راجع به خود او یا راجع به بعضی از متعلّقات او خواهد بود، قدری در آن پاکیِ مشورت دخالت می‌کند و نتیجۀ فکری که در دسترس او می‌گذارد، با یک غرض کوچکی که در نیّتش آمده است مخلوط می‌شود و مِن‌حیث‌المجموع برای او بیان می‌کند که بله، من صلاح شما را در این می‌بینم که این کار را بکنید؛ این غلط است. لذا می‌گویند:

المستشارُ مؤتمَنٌ؛[[9]](#footnote-9) «کسی که مورد مشورت انسان قرار می‌گیرد، امین است و امین نباید خیانت کند.»

 انسان یا باید به طرف بگوید: آقا من در این امر صلاحیّت ندارم و نمی‌توانم جواب شما را بدهم، یا می‌دانم ولی نمی‌توانم بگویم؛ و یا اگر نمی‌تواند بگوید، عذری بیاورد، مثلاً بگوید: شما در این امر به زید مراجعه کنید، شاید او بتواند حقیقت مطلب را به شما بگوید. اگر انسان به‌خاطر بعضی از مصالح شخصی حاقّ مطلب را برای او نگوید، ولو اینکه مقداری هم برای او منفعت دارد، امّا چون او انسان را امین قرار داده است که صد در صد منفعت را برای او بگوید ـ نه فی‌الجمله ـ آن‌وقت اینجا خیلی از مطالب برای انسان مکشوف می‌شود که در هنگام مشورت، شخص مستشار باید خودش را فی ما بینه و بین اللَه جای او فرض کند و ببیند که مصلحت حقیقی و واقعی او چیست، ولو بر ضرر خودش باشد. این مطلب مثل شهادت دادن می‌ماند.

﴿وَ مَن يَكۡتُمۡهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٞ قَلۡبُهُۥ﴾؛[[10]](#footnote-10) «کسی نمی‌تواند کتمان شهادت کند، و اگر کتمان کند قلب او گناه‌کار است.»

## معنای اخلاص

 می‌فرماید:

اخلاصُ العمل لِلّه؛ «عمل انسان فقط برای خدا باشد.»

 یعنی وقتی انسان می‌خواهد عملی انجام بدهد، بگردد؛ مثلاً همان‌طوری که وقتی انسان می‌خواهد غذایی بخورد، می‌گردد که این غذا آلوده نباشد یا مثلاً با این غذا خار و خاشاک و چیزی مخلوط نباشد یا در این میوه‌ها میوۀ فاسد و گندیده نباشد یا این آب، آب پاکی باشد، ﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴾؛[[11]](#footnote-11) عملی هم که انسان انجام می‌دهد، غذای برای روح است و باید پاک باشد، و پاکی‌اش به این است که باید در آن اخلاص باشد، یعنی انسان باید سعی کند که شائبه‌ای در آن نباشد که بالأخره راجع به خود او است. وقتی عمل این‌طور بشود، این عمل دیگر روی قلب اثر بد نمی‌گذارد؛ چون اثر بد و بدی عمل، اصلاً هیچ ملاکی ندارد الاّ منیّت و اینکه انسان آن عمل را به خودش نسبت بدهد، و در دنیا هم از خدا غافل باشد و برای غرضی از اغراض غیر خدایی انجام بدهد. این عمل بد فی‌حدّ نفسه چه یک عمل چشم‌گیر و مستحسنی در خارج باشد یا نباشد، قلب را آزاد نمی‌کند؛ بلکه این عمل روی قلب یک پرده و حجاب می‌اندازد و روی قلب را گَرد می‌گیرد، و این عمل «لا یغلّ علیهنّ» نیست و آن به دل انسان و سبیل انسان غِلّ می‌دهد.

 «عمل برای خدا باشد» این نیست که مثلاً انسان کاری برای بچّه‌اش انجام ندهد، برای زنش انجام ندهد، برای رفیقش انجام ندهد، برای همسایه‌اش انجام ندهد و بگوید که عمل باید فقط برای خود خدا باشد؛ بلکه صحبت در این است که اعمالی هم که برای اینها انجام می‌دهد برای خدا باشد، و الاّ اگر انسان بخواهد عملی برای خدا انجام بدهد و خدا را از همۀ عوالم و کائنات مجزّا کند، آنکه دیگر خدا نمی‌شود!

 «عمل برای خدا باشد» یعنی همه اعمالی که انسان انجام می‌دهد، از رفت‌وآمدها، سلام و علیک‌ها، خطابه‌ها، نمازها، سورها، سرورها، سوگواری‌ها، خواندن‌ها، تعلیم‌ها و تعلّم‌ها، برای آن افرادی که با آنها سر و کار دارد، از نقطه‌نظر بصیرت الهی باشد، نه از نقطه‌نظر نفع شخصی؛ یعنی با اینها کار داشته باشد و محبّت داشته باشد، امّا به آن وِجهۀ الهی. اگر این مسئله را دائماً جلو ببرد و مدام قوی کند،: «إخلاصُ العمل لِلّه» می‌شود و این کار را تمام می‌کند.

 علت اینکه یک‌مرتبه کارهای ما یک‌سره نمی‌شود، برای همین جهت است که ما اعمالمان را مشوب می‌کنیم و خدا را در آن دخالت می‌دهیم؛ امّا ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُ﴾[[12]](#footnote-12) نیست. این «أشرکوا» است، یعنی خدا را به غیر خدا ضمیمه می‌کنیم؛ یعنی مِن‌حیث‌المجموع برای خوشایندی دل زید و عَمرو و برای هر دو این کار را می‌کنیم، نه فقط برای خوشایندی زید. ما باید برای خوشایندی خود آن صاحب‌خانه و برای خود خدا کار کنیم و چیزی را به آن ضمیمه نکنیم.

 انسان خیال نکند که این خیلی مشکل است، نه‌خیر این‌طور نیست! اگر مشکل بود، انسان مکلّف به این نبود. البتّه مشکل است، ولی از نقطه‌نظر اینکه انسان بخواهد خودش را اوّل به این عادت بدهد، چون ذهن انس گرفته است و مدّتی با استیناس و ائتلاف با آن هویٰ‌ها بوده است، وقتی بخواهد دست بردارد، قدری برایش سنگین است. ولی وقتی در این رشته وارد شد، این دیگر برایش مثل یک امر عادی می‌شود؛ آن‌وقت دیگر با هر کسی از دید خدایی هر معامله‌ای بکند یا هر نظری بکند یا هر کاری بکند، همان محبّت به او تبدیل به آن محبّت خدایی می‌شود و عمل او هم تبدیل به عمل خدایی می‌شود. به این «إخلاص العمل» می‌گویند.

## ضرورت خیرخواهی برای پیشوایان و متولّیان حکومت مسلمین

 دوّم:

و النّصیحةُ لأئمّة المسلمین؛ «انسان برای پیشوایان و مدبّران و افرادی که حکومت مسلمین در دست آنها است، خیرخواهی بکند و خیرخواهی را هم در دسترس آنها بگذارد.»

 مثلاً اگر انسان دید که امام المسلمین در جایی دارد اشتباه می‌کند، باید برود و به او گوشزد کند؛ یا مثلاً اگر لشگری دارد حرکت می‌کند و امام المسلمین هم خبر ندارد و انسان می‌داند که لشگر از فلان طرف دارد می‌آید و این امام المسلمین چون مطّلع نیست، خودش را مجهّز نمی‌کند و از بین می‌رود و مسلمانان هم از بین می‌روند، باید برود و او را متوجّه کند؛ و یا مثلاً افرادی پشت سر امام المسلمین بدگویی می‌کنند و این بدگویی برای امام المسلمین ضرر دارد باید مطلب را به او برساند، ولی اگر ضرر ندارد نیازی نیست. مثال‌های خیلی زیادی برای این مسئله هست. خلاصه، هرچه از نصیحت و گفتن آنچه از فکر صحیح و اندیشۀ پاک به نظرش می‌آید، در طبَق اخلاص بگذارد و برای امام بیان کند.

 امّا از سکوت و کنار کشیدن و اینکه بگوید که کار نداشته باش تا در راحتی و در طیفی از افکار خود زندگی کنی و دیگر مورد آسیب ورود در این مجالس و محافل و... نشوی، اینها دیگر در اینجا معنی ندارد؛ چون حرف این است که او امام المسلمین است و رسول خدا هم می‌گوید که درصورتی‌که مسلمان‌ها دارای حکومتی هستند و پیشوایی به‌عنوان حکومت اسلامی دارند، همۀ افراد مسلمین باید نسبت به او خیرخواه باشند! مثل خیرخواهی‌ای که انسان برای فرزندش یا برای برادرش می‌کند. اگر بچّۀ انسان مریض باشد انسان به او خیرخواهی می‌کند و یا اگر برادر انسان در معرض یک سقوط باشد انسان به او خیرخواهی می‌کند؛ همین‌طور همۀ مسلمان‌ها باید نسبت به امام المسلمین خیرخواه باشند و خیرخواهی را هم به او برسانند و بیان کنند و بگویند. اگر احیاناً در او یا در دستگاهشان و آن قسمت و جنبۀ امارتشان هر چیزی هست، باید برسانند و از نصیحت نسبت به آنچه فی ما بینه و بین اللَه صلاح بدانند خود داری نکنند.

 پس این هم «لا یغِلُّ علیهنّ» است؛ چون وقتی انسان برای غیر خودش خیرخواهی می‌کند، چیزی برای خودش نمی‌خواهد و این نصیحت برای خودش نیست و برای غیر است، و چه‌بسا برای رساندن این مصلحت و این نصیحت به غیر، خودش باید راه‌های صعبی را طی کند تا بتواند به او برساند، و آن صعوبت برای نفس او ناگوار است، پس خود آن موجب تزکیۀ قلبش می‌شود، چون این کار را هم برای خدا می‌کند.

 النّصیحةُ لأئمّة المسلمین مِن حیثُ إنّه إمامُ المسلمین و مِن حیثُ إنّ هذه النّصیحةَ نصیحةٌ لإمام المسلمین، نصیحةٌ لِلّه! پس این هم در همان طریق است و عملی است که انسان انجام می‌دهد و دیگر هیچ غِلّی در قلب انسان باقی نمی‌گذارد؛ و دیگر پاک است.

## لزوم همراهی با جماعت مسلمین

 [سوّم:

و اللُّزومُ لِجَماعَتهم؛ «انسان باید با جماعت مسلمین باشد!»

 نباید کنار برود، نباید تک راه برود، نباید تک زندگی کند! بلکه باید در اجتماعات مسلمین باشد و نگوید: «فایده ندارد»؛ وجود او در میان آنها فایده است. اگر معنای یک آیۀ قرآن را تشخیص داد و یا یک امر به معروف و یک نهی از منکر کرد و یا یک راهنمایی و یک دلالت خیر کرد، وجودش در میان آنها حجّت و مؤثّر است.[[13]](#footnote-13)

 اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آل محمّد]

1. سوره بقره (٢) آیه ٢٠٣. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره حج (٢٢) آیه ٢٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون اقوال مختلف در این مسئله رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن،  ج ٩، ص ١٤٩؛ بیان السعادة، ج ٢، ص ٢٤٧؛ مجمع البیان، ج ٢، ص ١٠. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره توبه (٩) آیه ٣. [↑](#footnote-ref-4)
5. تفسیر فرات الکوفی، ص ١٥٧ ـ ١٦٣. [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسیر القمی، ج ١، ص ١٧٣؛ الکافی، ج ١، ص ٤٠٣؛ تاریخ الیعقوبی، ج ٢، ص ١٠٩. [↑](#footnote-ref-6)
7. الکافی، ج ١، ص ٤٠٣؛ تفسیر القمی، ج ١، ص ١٧٣. [↑](#footnote-ref-7)
8. الکافی، ج ١، ص ٤٠٣؛ تفسیر القمی، ج ١، ص ١٧٣. [↑](#footnote-ref-8)
9. المحاسن، ج ٢، ص ٦٠١. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره بقره (٢) آیه ٢٨٣. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره عبس (٨٠) آیه ٢٤. اسرار ملکوت، ج ٣، ص ١٩٤:

    «انسان باید به مأکولات خویش نظر اندازد و با دقّت به آنان بنگرد.» [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره زمر (٣٩) آیه ٣. [↑](#footnote-ref-12)
13. جهت اطّلاع پیرامون ادامۀ این خطبۀ شریف رجوع شود به ص ٧٥. [↑](#footnote-ref-13)